

بی داد را داد !

گفتار کوتاه از : **حسن حسام**
در شب یادمان کشتار زندانیان دهه شصت در استکهلم

این گفتار کوتاه و شعر خوانی را به یاد ماندگار رفیق **عبداله لیچائی** تقدیم می کنم . عبدالله لیچائی، هوادار فدائیان اقلیت و معلم دانشگاه گیلان بود و در تابستان سال شصت در جریان حمله عمال حکومت اسلامی ایران به دانشگاه گیلان به رهبری هادی غفاری ، جانی معروف به چماقدار که امروزه داعیه اصلاح طلبی دارد ! ؛ باز داشت شد و در تابستان خونین سال شصت و هفت ، دلیرانه به نظام شکنجه نه گفت و همچون بسیاری از یاران پر صلابت خود به قتل رسید .

یاران گرامی !

متأسفانه زندانیان زندان پسر رضا خان میر پنج در باره زندان ها و جنایات بی شمار ساواک ، کار چندانی نکرده اند . زیرا از فردای آزادی اشان ، مساله انقلاب در دستور بود و به درستی می بایست انرژی ها در آن مسیر صرف می شد . پس از جلوس ضد انقلاب در حکومت هم ، با وجود قدرت دوگانه ، و مقاومت مردم برای حفظ و تعمیق دستاورد های انقلابی که شکست خورده بود ؛ فرصتی نماند تا جهنم زندان های شاهانه به تفصیل ثبت شود تا امروزه ثابتی . جلاد با وقاحت تمام داستان بافی نکند و به انکار شقاوت های آدم خواران حکومت اعلیحضرت بنشیند !

پس از آن دوره کوتاه هم که روشن است ! دوباره زندان ها پر شد و جوخه های اعدام در سراسر ایران برقرار گردید و اکثر زندانیان سیاسی دوره شاه که در کنار مردم خود در صحنه مبارزه ماندند ، توسط نوآمده گان شریعت پناه یا به قتل رسیدند ، یا دوباره به زندان افتادند و به شکنجه گاه ها برده شدند و به قتل رسیدند ، و یا در تبعید به کار مبارزه با رژیم درگیر شدند که در جنایت و بیداد و قتل و سرکوب و شکنجه و کشتار ، روی جنایت کاران سلف خود را سفید کرده است !

زندانیان رسته از بند حکومت اسلامی به ویژه زنان قهرمان ما اما موفق گردیده اند یاد نامه های شان را از زندان های آیت اله ها در هزاران صفحه کتاب و مقاله و صد ها ساعت گفتگو ، ثبت و ضبط و منتشر کنند . تا نه تنها بی انتها بودن سببیت شریعت مداران سرمایه دار را بر ملا سازند ؛ که عرصه بی انتهای مقاومت را هم در برابر بی داد دژخیمان حکومت سرمایه داری مذهبی نمایش دهند .

در هیچ دوره ای از تاریخ ایران سراغ نداریم که رابطه زندانی و زندان بان ،

رابطه شکنجه گران و شکنجه شدگان، ظرفیت بالای آمران و عاملان در اعمال شکنجه و نفرت بی کران آنان؛ نفرتی که از باور های ایدئولوژیک دینی و پیوند ارگانیک آن با منافع اقتصادی و حکومتی و قدرت مداری درمقابل با دگراندیشان جوشیده است، این چنین مکتوب و مستند در اختیار ما و آیندگان و تاریخ قرار گرفته باشد. با همت این عزیزان است که سیمای فاشیستی نظام جمهوری اسلامی ایران به روشنی تمام در اسنادی کتبی و شفاهی ترسیم شده است.

در این آثار، جغرافیای زندان، موقعیت شکنجه گر و شرایط اعمال شکنجه و کشتار، دلایل مذهبی و سیاسی و اجتماعی و روانی آن، سببیت حاکمان و عمال و جلادان حکومتی، سطح شکنجه، اشکال آن، شرایط حیرت آور آن، گستردگی آن و ابتکارات فوق تصوری چون خلق «تابوت حاج داوود»، گزین اشکال و ابزار متنوع برای اعدام؛ از حذف فیزیکی تا متلاشی کردن روح و روان مخالفان و منتقدان و حتی دگراندیشان غیر سیاسی و ده ها و صد ها زاویه دیگر به صورت اسنادی روشن و غیر قابل انکار منعکس شده است. نویسندگان و راویان جان بدر برده، در فضایی چنین سیاه و اعمال قساوتی چنین بی مرز و انتها؛ توانسته اند شکست نا پذیری و مقاومت های شگرف و رشک آوری که بیانگر حماسه شکوه و عظمت انسان آرمان خواه و عاشق است را ثبت کنند، در عین حال این عزیزان کوشیده اند ضعف ها و شکست های تلخ و خرد کننده را راهم در صف قربانیان جهل و جنایت، بازتاب دهند و پدیده تواب و تواب سازی را (که بیش از ضعف به زانو در آمدگان، بیانگری رحمی، درنده خوئی و خشونت بی مهار رژیم سرمایه داری مذهبی و جلادان آن است) ترسیم کنند.

هر چند جهان هنوز از جنایاتی که در بسیاری از شهرها و شهرستان های سراسر ایران گذشته، بی خبر است اما در همین سطح از اطلاعاتی که بر ما ملایم شده، کافی است تا ثابت شود از همان فردای به قدرت رسیدن روح اله خمینی، جنایاتی هولناک و سازمان یافته و آگاهانه ی دولتی در سراسر ایران رخ داده است که در جریان آن هزاران انسان از پیر و جوان در کام مرگ و جنون فرو شده اند!

در این میان گرایشاتی هستند که تنها سنگ خودشان را بر سینه میزنند و تاریخ شکنجه و کشتار در حکومت اسلامی در دید آنان از نقطه ای آغاز می شود که خود آنان هدف قرار گرفته بوده اند! از نگاه اینان رژیم اسلامی مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه گویا قبل از آن؛ رژیمی ضد امپریالیست، و سپاه پاسداران اش حامی انقلاب بوده و خود آنان خط امامی! و یا قبل از آن که نیروی مسلط در حکومت، اپوزیسیون قانونی و طرفداران جفت و تاق سبزه های حضرت عباسی را قلع و قمع کند، ایران لابد غرق در نور امام خمینی بوده است و آزادی و عدالت اسلامی بر قرار!

یاران عزیزم!

همان طور که همه واقفید، البته که از همان فردای پیروزی قیام، عدل اسلامی بر قرار بوده و روایت ساده آن چنین است: روح اله خمینی، آن سید اسیر کش جلا د پس از آن که خرش از پل گذشت و چون ضد انقلابی هار بر کرده انقلاب نشست، فتوای قتل دگر اندیشان را داد و از همان فردای حاکمیت سیاه و خونبارش؛ کشتار عوامل رژیم سابق بدون محاکمه آغاز گردید و ما چپ ها نا بخردانه در برابر این تجاوز آشکار - اگر با کشتار گران هم صدا نشده باشیم، - سکوت تایید آمیز کردیم تا نوبت ما و دیگر دگر اندیشان رسید کمونیست کشی و بهائی کشی راه افتاد! و برای نیمی از جامعه یعنی زنان، حکم یا روسری یا توسری صادر شد!

همین حضرات مجاهدین انقلاب اسلامی که امروزه اصلاح طلب شده اند و همپالگی های جفت و تاق ایشان، دسته های سرکوب راه انداختند. و بنام حکومت عدل علی، طرفداران حکومت کارگری رادر همه جاسرکوب کردند، سپاه پاسداران را تشکیل دادند و همدست کسانی همچون سرش و مخملباف و گنجی سازگارا و دیگر مرتجعین امروز مدعی!، انقلاب فرهنگی راه انداختند و به دستور آقا، قلم ها را شکستند. در کانون نویسندگان را بستند، ترکمن صحرا را به خاک و خون کشانیدند و در کردستان حمام خون راه انداختند. باری؛ تازه آمدگان؛ تمام دهه شصت را از خون مردمان آزادی

خواه و عدالت جوی سراسر ایران و به ویژه جوانان آنان رنگین کردند و اکنون به همت زندانیان رسته از بند این نظام، همگان می دانند که در تابستان شصت، موج کشتار چنان با لا گرفت که به گمان در نمی آمد! آنان جلوی چشمان حیرت زده مردم، جوانان ایشان را در خیا بان ها بدون محاکمه به رگبار بستند، زندان های شاهی را آباد و زندان های تازه احداث کردند، شکنجه را تعزیر نام نهادند، زخمی ها را تمام کش کردند و سر انجام در تابستان شصت و هفت با کشتار هزاران اسیر زندانی، زندان ها را خلوت کردند!

اکنون هم، چنان که همه شاهدیم در همچنان بر همان پاشنه می چرخد و کارگران، زنان، جوانان، ملیت های ساکن ایران، روشن فکران، روزنامه نگاران، نویسندگان و دگر اندیشان ... به خاک و خون کشیده می شوند.

من نمی خواهم این جا وقایع سال پنجاه و هفت به بعد را مرور کنم. می خو اهم بگویم رژیم جمهوری اسلامی ایران در تمامیتش از همان فردای انقلاب؛ از همان روزی که بر کرده انقلابی متناقض سوار شد، دگر اندیشان را یا

ترور کرد مثل محمدی مدیر کتاب فروشی روبروی دانشگاه؛ یا علنا آنان را به زندان انداخت، شکنجه کرد و به اشکال مختلف به قتل رسانید. از سنگسار تا آویزان کردن بوسیله جرثقیل در ملای عام، از حلق آویز کردن تا تیر باران جگر کوشه های مردمان در زندان ها، چیزی کم نیاورد و در سرکوب جنبش مدنی و آزادی خواهی و عدالت جویی حد و مرزی شناخت.

خانم ها و آقایان گرامی

آیا وجود هزاران صفحه گزارش از زندان های سراسر ایران و صد ها ساعت از شهادت جان بدر بردگان از کشتارگاه های رژیم اسلامی ایران و حضور مادران داغدار عدالت جویی که با تاسف یکی یکی زیر نقاب مرگ خاموش می شوند، وجود همسرانی که غبار پیروی بر گیسوان و ریشهایشان نشسته است، وجود فرزندان قتلعام شدگان که با تاریخ وقوع جنایت فاصله دارند، خواهران و برادران و سایر وابسته گان و شاهدان جنایات بی شمار رژیم سرمایه داری اسلامی؛ کافی نیست تا دادگاهی هر چند نمادین برای ثبت این جنایات و محکومیت رژیم شکنجه و کشتار تشکیل شود؟ امری که بسیاری از ما ها در این سی ساله برای تحقق آن تلاش کرده ایم. اما متأسفانه موفق نشده ایم. حالا که امرزه به همت بسیاری از یاران مان این ضرورت مادیت پیدا کرده و دارد به صورت نمادین هم که شده به پیش می رود، شایسته است با اتهام زنی های بدون دلیل محکوم شود؟

باید از منتقدینی که بی دلیل و مدرک علیه این اقدام مسئولانه تبلیغ میکنند؛ پرسید جرم این نهادچيست جز پیش برد این هدف شریف؟ چرا باید در تخطئه تلاش عده ای داغدار و شکنجه شده برای موفقیت دادگاهی علیه حکومت بی داد، نا خواسته همسو با اعمال رژیم کشتارگری شد که حیاتش سراسر از نسل کشی و جنایت است؟

امروزه با درد بسیار عده ای بی خرد از خانواده چپ ها زیر عنوان خطر جنگ و مقابله با تحریم های امپریالیستی - که به جای خود از اهمیت بنیادینی بر خوردار است -، با غوغا سا لاری غیر مسئولانه برگزار می کنند «ایران تریبونال» را بدون دلیل، محملی برای حمله نظامی امپریالیستی به ایران می دانند! ادعایی که مرغ پخته هم خنده اش می گیرد! آن ها اقدامی راتخطئه می کنند که خانواده های قربانیان همین رژیم آدم خوار آن ربا همت بلند و پشتکار و خون دل براه انداخته و هزینه هایش را از امکانات ناچیز خود تا مین کرده اند!

حیرت این جاست! با این که گردانندگان ایران تریبونال نحوه شکل گیری، ترکیب نیرو، بیلان کار و ارقام هزینه و محل تامین آن را ریز به ریز اعلام کرده اند، باز هم این جماعت بی مسئولیت از رو نمی روند و با پریدن از این شاخه به آن شاخه، شبانه روز به اتهام زنی و پرت و پلا گویی مشغولند! در حالی که اگر صادق هستند و ریگی به کفش ندارند و نگران «سلامت» این نهاد، روند کار آن، و گردانندگانش هستند؛ پس از مشاهده این همه سند در اثبات زلالی ایران تریبونال؛ اگر همکاری نمی کنند، سمپاشی هم نکنند. در چنین مواردی اخلاق کمو نیستی ایجاب می کند که منتقدین و اتهام زندگان به خطای خود اعتراف، و از خودشان انتقاد کنند و یا لا اقل دم فرو بندند. اما از کسانی که خود خواهی ایشان قوی تر از باور های شریفشان است، داشتن چنین انتظاری سادگی است!

با این همه باکی نیست . این طبیعت رودخانه است که موانع را کناری
بزند ، راه بگشاید و مسیرش را هموار کند ، تا به راه خود ادامه دهد . بیداد ، داد
می طلبد و چنین باد

22 /09/ 2012

حسن حسام